



رمان در قرن هفدهم با «دن کیشوت» سروانتنس از بطن رمانس (سلحشورنامه عاشقانه) زاده شده و به زودی توجه نویسندگان بسیاری را به خود جلب نمود. سروانتنس در جلد دن کیشوت، شوالیه پیر می‌رود و بسیاری را به سخره می‌گیرد؛ از جمله ادبیات گذشته و رمانس را که بسیار با تکلف بود. دن کیشوت با اعمال ساده و لاجزانش نشان می‌دهد که در داستان‌ها، افراد پایین‌دستی چون «سانچو پانزا» نیز می‌توانند حضور یابند و ادبیات، منحصر به خانواده‌ها و طبقه اشراف نیست.

بعدها نویسندگان دیگری چون دانیل دفو با رمان «رابینسون کروزوئه» در اسپانیا، گوته در آلمان و ریچارد سن در انگلستان از پایه‌گذاران اولیه رمان به شمار می‌روند. بعد در قرن نوزدهم نویسندگانی چون چارلز دیکنز، جورج الیوت، سروالتر اسکات، خواهران برونته، استاندال، بالزاک، الکساندر دوما، فلوربر، ویکتور هوگو، امیل زولا، هنری جیمز، هرمان ملویل، مارک تواین، گوگول، تورگنیف، داستایفسکی و تولستوی این زاده رمانس را به اوج و کمال رساندند و عظمتی بس شگرف به آن بخشیدند که تا هنوز که هنوز است، حرف اول را در دنیای ادبیات می‌زند.

رمان در اوایل، نثری مصنوع و پر تکلف داشت ولی بعدها نثری در رمان‌نویسی رایج شد که ساده، عینی، مستقیم و نزدیک به زبان گفتار مردم بود و در آن، هر چیز، همان معنای خودش را می‌داد. در عین حال، رمان از حجم قابل توجهی نیز برخوردار شد، به طوری که یکی از مشخصاتش همان طولانی‌بودن بود؛ تا جایی که می‌گفتند «رمان نباید از پنجاه هزار کلمه کمتر باشد». یعنی اگر کمتر باشد، رمان نیست. از آنجا که معمولاً رمان‌نویسان اولیه از تولد تا مرگ یک شخصیت یا شخصیت‌هایی را روایت می‌کردند؛ بر طول رمان‌ها بیش از پیش افزوده می‌شد و گاه رمان‌هایی در چندین جلد خلق می‌شد. اما از قرن نوزدهم به بعد، رمان روزبه‌روز لاغرتر و لاغرتر شد و شاخ و برگ‌هایش کمتر، تا جایی که متوله‌ای به نام رمان کوتاه و داستان کوتاه به میان آمد.

رمان که از همان ابتدا با نوشته‌شدن «دن کیشوت» اساسش بر نوگرایی و سنت‌شکنی گذاشته شده بود، تا کنون نیز همواره سنت‌شکن باقی مانده و از تعریف‌پذیری گریخته است و نمی‌توانیم تعریف خاصی از آن ارائه کنیم؛ بلکه هر روز شاهد تولد رمانی جدید هستیم با سبک و سیاقی جدید. در کشورهای غربی، دیگر رمان سنتی کم‌کم به فراموشی

سپرده می‌شود و رمان نو، مدرن و پست‌مدرنیستی مطرح می‌شوند. این روند سنت‌شکنی و نوگرایی بعد از این نیز ادامه خواهد داشت.

این مختصر را برای مقدمه آوردم تا وارد بحث اصلی شویم و ببینیم رمانی که در دنیا حرف اول را می‌زند و نخستین بار با توجه رمان‌های زول ورن، نویسنده فرانسوی، توسط محمود طرزی به مردم کشور ما معرفی شده است؛ تا چه حد در افغانستان و در بین نویسندگان ما جای باز کرده است. ناگفته نماند که داستان‌نویسی در افغانستان سا آفرید، داستان‌های بلند و رمان آغاز گشت. «بی‌بی خوری‌جان» یا همان «درس عبرت» (۱۳۰۱) اثر محمد عبدالقادر افندی و «جهاد اکبر» (۱۲۹۸) نوشته مولوی محمدحسین پنجابی که از آن‌ها به عنوان نخستین داستان‌های دری نیز یاد می‌شود، داستان بلند و رمان هستند. خوب نویسندگان نیز تأکید دارند که قصد نوشتن رمان را دارند. مولوی محمدحسین در مقدمه جهاد اکبر می‌نویسد: «این رومان [رمان] ناول اول ملت افغان است که به طرز افسانه‌جید تراثه این زمان برای ساعت‌تیری و نیز افاده نوشته شده است.»^۲

مولوی محمدحسین در رمانش مقاومت و جهاد مردم کشورمان را علیه اشغالگران انگریزی به تصویر می‌کشد و قهرمانی‌های اکبر - شخصیت اصلی - را محور قرار می‌دهد.

«... جهاد اکبر در دو مسیر شکل یافته است، یکی استفاده از زبان عامیانه و محاوره‌ای به جای به اصطلاح کلمه‌های رسمی... کاستی‌های نیز در این داستان وجود دارد که هرگز از اهمیت آن، به ویژه به عنوان نخستین داستان معاصر دری، نمی‌گاهد؛ استفاده از گونه زبان ترجمه‌ای، آوردن امثله، مقوله، حدیث و روایت، و شعر و واژه‌های سنگین و ناتراشیده عربی که داستان را به روایت‌ها و حکایت‌های قدیمی نزدیک می‌سازد.»^۳

اما «بی‌بی خوری‌جان» که سه سال بعد از «جهاد اکبر» در هند چاپ می‌گردد، نسبت به «جهاد اکبر» از جسارت‌های زبانی بسیار بهره دارد و موضوع آن نیز زندگانی اشراف و خانواده‌های درباری است. بی‌بی خوری‌جان «در کلیت خویش، چه از لحاظ قهرمان‌سازی و چه از نظر حادثه‌آفرینی و پیوند حوادث و گره‌زدن سلسله‌های زنجیری آن و نیز استفاده بسیار شایسته از زبان داستانی و تصویرها و توصیف‌های هنرمند، توانمندی آفریننده آن را می‌رساند.»^۴

بنیاد اندیشه

تاسیس ۱۳۹۴

رمان‌نویسی در افغانستان

□ محمد حسین محمدی

اما به جرات می‌توان گفت هنوز که هنوز است، در افغانستان چیزی به نام رمان به وجود نیامده است. نوشته‌هایی که زیر نام رمان چاپ شده‌اند، اکثراً فاقد مشخصات رمان هستند، حتی فاقد مشخصات رمان‌های قرن نوزدهمی، یعنی رمان سنتی و کلاسیک؛ رمانی که به هر حال بر محور داستانی قوام یافته بنا می‌شود و سلسله حوادثی دارد که منظم و پی‌درپی و بر حسب تقدم و تأخر زمانی، پشت‌درپشت چیده می‌شوند. این حوادث علاوه بر این که دارای توالی زمانی هستند، هر یک دارای علتی است و از دل حادثه‌ای دیگر به وجود می‌آید و هر عمل، نتیجه عمل قبل از خود است و بر پایه «بعد چه خواهد شد» استوار است. در واقع رمان سنتی دارای آغاز، وسط و پایان است که آغاز همیشه در ابتدا و وسط در قبل از پایان می‌آید. این ساختار، مدت‌هاست که در رمان‌نویسی تقریباً به فراموشی سپرده شده‌است، اما در افغانستان هنوز حتی همین رمان سنتی جای خودش را باز نکرده است. رمان سنتی دارای حجم زیاد است و رمان‌های نوشته‌شده در کشور ما، فاقد این حجم هستند و اکثراً در حد یک داستان بلند می‌مانند که ناآگاهانه رمان خوانده شده‌اند. از حجم که بگذریم، این‌ها فاقد عناصر یک رمان هستند. باید گفت از تکنیک، در رمان‌نویسی ما نشانی نیست؛ مبحثی که حرف روز ادبیات جهان است.

نخستین داستان‌های دری «جهاد اکبر» مولوی محمدحسین، «بی‌بی خوری جان» محمد عبدالقادر افندی و «ندای طلبه معارف» محی‌الدین انیس هستند که اولی در سال‌های آخر قرن سیزده و دوتای بعدی در آغازین سال‌های قرن چهارده چاپ شده‌اند و جزء داستان‌های تاریخی-اجتماعی اولیه به شمار می‌آیند و ریشه در اجتماع و تحول فرهنگی دوره امانی دارند. بعد از این آثار، یک سری داستان‌های بلند و رمان‌های اولیه نوشته و چاپ می‌شوند و همچنان تا این سال‌های اخیر نیز بر سر این‌که کدام یک اولین رمان دری در افغانستان است، اختلاف نظر وجود دارد.

مولوی محمد حسین «جهاد اکبر» را رمان می‌خواند که جزء نخستین داستان‌های افغانستان است. لطیف ناظمی منتقد و تاریخ ادبیات‌نویس کشورمان می‌گوید: «اولین رمان افغانی در سال ۱۹۳۸ [مطابق با ۱۳۱۷ هـ] در مطبوعه دولتی در ۷۶ صفحه به نشر رسید که «شام تاریک و صبح روشن» نام داشت که نویسنده آن «سید محمدابراهیم علم‌شاهی» بود.^۵

اما دکتر خدای‌نظر - محقق تاجیک - معتقد است: «اثر میرامین‌الدین انصاری (در جست‌وجوی کیمیا) نخستین رمان در تاریخ نثر معاصر دری افغانستان شناخته خواهد شد.»^۶ در رمان انصاری، در جست‌وجوی کیمیا، به فضا و محیط هیچ اهمیتی داده نشده‌است و بیشتر رمان را حرف‌های نویسنده و گفت‌وگوهایی تشکیل می‌دهد که بین اشخاص رد و بدل می‌گردد. شخصیت‌پردازی در رمان انصاری به شیوه مستقیم است، آن هم در خصوص خوی و خصال باطنی افراد، ولی از مشخصات ظاهری آنان هیچ گفته نمی‌شود - جز در مورد ملنگ - و پیش از آنکه خواننده با شخصیتی روبه‌رو گردد، نویسنده گفته است که او چگونه آدمی است.

اما در کل، رمان «در جست‌وجوی کیمیا» نسبت به آثار داستانی قبل از خود، از نثری ساده، روان و همه‌فهم برخوردار است که که در آن دیگر از حدیث و روایات و اشعار خبری نیست. این اثر نسبتاً از لحاظ داستانی از انسجام خوبی برخوردار است.

اختلاف نظر در مورد نخستین رمان از آن‌جا ناشی می‌شود که آثار نام‌برده‌شده، هیچ یک حائز مشخصات یک رمان نیستند. و از این رو، لطیف ناظمی «شام تاریک و صبح روشن» را، رمان می‌خواند، ولی دکتر خدای‌نظر آن را داستان بلند می‌داند. از سوی کتاب «خنجر» تألیف جلال‌الدین خوشنوا و «شام تاریک و صبح روشن» اثر سیدابراهیم عالمشاهی، هر دو در سال ۱۳۱۷ شمسی به چاپ رسیده‌است.^۷ لطیف ناظمی «خنجر» را نیز رمان می‌خواند: «رمان خوشنوا با ضرب‌الخطی‌ها و اشعار محیطی ساده نوشته‌شده. زبان این قصه متأثر از روش قصه‌های عنعنوی دری چون ورقه و گلشاه، چهار درویش یا امیرحوزه می‌باشد.»^۸ بنا بر دلایل متعددی، از جمله «نبودن گذشته قابل انکاء، در تاریخ ادبیات ما»^۹ آشنا نبودن با ادبیات داستانی خارج از کشور، پایین بودن سطح عمومی سواد در جامعه ما و نبود امکانات چاپی و... داستان‌نویسی در افغانستان بسیار دیر شروع شده و بعد از شروع، نیز تا مدت‌ها تحت تأثیرات ادبیات بومی و فولکلور ماند و نویسندگان «از اسلوب و طرز افسانه‌گویی، روایت‌آوری و حکایت‌خوانی و غیره در آفرینش خویش کارگرفته‌اند.»^{۱۰} و از عناصر داستان‌نویسی، درک درستی نداشته‌اند.

همان‌طور که گفته شد، نخستین داستان‌ها و رمان‌ها در در سال‌های ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ به چاپ می‌رسد و داستان‌نویسی در افغانستان رایج می‌گردد. ولی متأسفانه بعد از آن تا یک دهه دیگر داستانی چاپ نمی‌شود! «از سال ۱۳۱۸ تا ۱۳۲۸ یعنی در طول ده سال هیچ داستانی و رمانی در مطبوعات به چاپ نرسیده است»^{۱۱}

رمان‌های اولیه از آن‌جا که در تب و تاب کسب استقلال کشور نوشته شده‌اند، رمان‌هایی با مضمون دفاع از وطن و وطن‌دوستی هستند و می‌توان آن‌ها را رمان‌های تاریخی-اجتماعی نامید. از این رمان‌های اولیه و یک رکود ده ساله که بگذریم، حرکت تازه‌ای در سال ۱۳۲۸ با چاپ رمان «طلوع سحر» عبدالرحمان فتحی ایجاد می‌شود و یک سال بعد «دکتور رمزی» رمانش را با نام «دو دلدادۀ ناکام» منتشر می‌کند. این دو رمان، آغازی می‌شوند برای یک دوره درخشان در داستان‌نویسی کشور که همان دهه سی و چهل است. در آغاز دهه سی، عبدالرحمان فتحی مهم‌ترین اثرش، رمان «در پای نستر» (۱۳۳۰) را منتشر می‌کند. با این رمان و رمان دیگر فتحی، موضوع دیگری مورد توجه نویسندگان ما قرار می‌گیرد که عشق باشد. عبدالجلیل پروانی فقیر، رمان «جوان چاپ‌نویس» را در سال ۱۳۳۳ منتشر می‌کند و عشق، دست‌مایه نویسندگان بسیاری قرار می‌گیرد. گرچه در این دهه رمان دیگری به چاپ نمی‌رسد، ولی داستان‌های بلند متعددی توسط نویسندگان نوشته می‌شود؛ «بیگم» (۹) از سلمان‌علی جاغوری، «فروگاه عشق» (۱۳۳۱) از غلام‌حسین فعال، «تقدیر» (۱۳۳۵) از محمد موسی همت، «از وقتی که او رفت» (۱۳۳۱) از سیدمحمد سلیمان، «جبران شکست» (۱۳۳۶)، «انتقام» و «فریب دوستانه» از پاییز حنیفی و «دختری در سه تابلو» (۱۳۳۹) از نبی‌خیاط. در همه این آثار، عشق جوانان موضوع اصلی نویسندگان است. «در خلاقیت ایجاد عالمشاهی، فتحی، سیدمحمد سلیمان، پروانی فقیر، محمد موسی همت، پاییز حنیفی و نبی‌خاطر و سایر نویسندگان که در همین دوره فعالیت کرده‌اند، موضوع عشق جوانان یکی از مسأله‌های مرکزی آثار ایشان شناخته شده‌است. قهرمانان اساسی آن‌ها، پسران و دختران انتخاب‌گردیده‌اند که در رسیدن به وصال یکدیگر، عذاب روحی می‌کشند و برای عملی شدن آرمان و آرزوهای





خوب برای رمان‌نویسی کشور دانست. فتحی چه از لحاظ حجم و چه از لحاظ سبک نگارش، سعی نموده است اثرش به آثار قرن نوزده و رمان‌نویسان اولیه جهان نزدیک شود. اما به اعتقاد بنده، او فقط از لحاظ سبک نگارش موفقیت‌هایی به دست آورده و از لحاظ داستانی چندان موفق نبوده است. ما در «در پای نسترن» شاهد سرگذشت دو نسل هستیم و شخصیت‌ها یا خوب خوبند و یا بد بد.

بعد از فتحی، محمدامان وارسته در دههٔ چهل همچنان راه نویسندگان قبل از خود را می‌پیماید و «همان موضوع عنعنوی ادبیات بدیعی گذشته یعنی موضوع عشق را در خط سوژهٔ رمان‌هایش قرار داده به شیوهٔ روایتی و مکاتبهٔ قهرمانان و از طریق اول شخص قصه می‌نماید. همچنان اثرهای او مانند رمان‌های فتحی، داستان‌های میانهٔ موسی همت، و پاییز حنفی و دیگران، خصوصیات تربیوی، اخلاقی دیالکتیک را انعکاس می‌دهد.»^{۱۵}

وارسته چهار رمان «بازی سرنوشت»، «بچهٔ یتیم»، «صدای وجدان»، «ماجرای هواپیما» و دیگر آثارش را در طول سال‌های ۱۳۵۶ - ۱۳۴۵ در تهران و یا در چاپخانهٔ خودش در کابل به چاپ می‌رساند و در تکنیک داستان‌پردازی نسبت به گذشتگان، موفقیت بیشتری دارد. شخصیت‌هایش را خوب پرورش می‌دهد و مهم‌تر آن‌که شخصیت‌ها را از میان مردم عادی و پایین‌دست جامعه انتخاب می‌کند. اما ضعفی که بر آثار او وارد است، این است که حوادث رمان‌هایش با زمان جامعه‌اش وفق نمی‌کند و «پرسوناژهای وارسته از زندگی فعلی، قرن‌ها یا پیش رفته و یا عقب می‌مانند.»^{۱۶}

در اواخر این دوره، نویسندگان دیگری چون اعظم رهنورد زریاب، اسدالله حبیب و روستا باختری داستان‌های بلند خود را به نام‌های «نقش‌ها و پندارها»، «سپید اندام» و «پنجره» منتشر می‌کنند که نقطهٔ عطفی در داستان‌نویسی کشور ماست و در آن‌ها موضوعات جدیدی نیز مورد توجه قرار می‌گیرد.

سید بهاء‌الدین مجروح در ابتدای دههٔ پنجاه، «ازدهای خودی» را منتشر می‌کند. «ازدهای خودی» یک اثر فلسفی است که در قالب رمان به رشتهٔ تحریر در آمده اما جنبهٔ فلسفی آن بر رمان‌بودنش می‌چربد. اثر سید بهاء‌الدین مجروح ساده و روان و در عین حال شاعرانه است. شمس‌الدین ظریف صدیقی رمان‌نویس دیگری است که در دههٔ پنجاه‌ظهور می‌کند و بیشتر رمان‌های پاورقی و نیمه‌عشقی و نیمه‌اجتماعی

خوبش، فکر و اندیشه‌های زیبای می‌نمایند.»^{۱۲} این توجه نویسندگان به عشق جوانان، از آن‌جا ناشی شده که آنان هنوز با ادبیات گذشته و فرهنگ بومی کشور رابطهٔ تنگاتنگی دارند و به دنبالهٔ آثار فولکلوری فارسی که موضوعشان عشق است، می‌پردازند. از سویی دیگر در این دوره و خصوصاً در زمان حکومت امان‌الله خان مسألهٔ آزادی زنان، تحصیل دختران و... موضوع مرکزی مقالاتی بوده که در نشریات و مجلات آن زمان چاپ می‌شده است. در آثار نویسندگان این دوره، جوانان «به حیث عاشق و معشوق عمل کرده در زندگی به دشواری‌ها و مشکلات بفرنج روبه‌رو می‌شوند. گریه و ناله می‌کنند، عذاب روحی و جانی می‌کشند و اما در ختم داستان به مقصد می‌رسند. ولی خصوصیت مشابه و عمدهٔ این نوع آثار ادبی و هنری سال‌های اول، عبارت از آن است که در تصویر نویسندگان مربوطه، دختران اکثراً به حیث قهرمان در راه حل مسأله‌های عشقی فعال‌تر به نظر می‌رسند.»^{۱۳} که این‌ها همه متأثر از افسانه‌های عشقی کهن و تبلیغات رایج در این دوره است.

اکثر این نویسندگان، مسألهٔ تربیتی و آموزشی جوانان را نیز مد نظر داشته‌اند. البته در این دوره، داستان‌های بلند دیگری نیز در موضوع غیر از عشق جوانان نوشته شده، مانند داستان بلند «حاکم» (۱۳۳۳) از محمد شفیع رهگذر و «تفنگداران خیبر» (۱۳۳۴) از غلام غوث خیبری. رهگذر در «حاکم» مسألهٔ سیاسی و حاکم و حاکم‌بازی و اختلافات طبقاتی در جامعه را مطرح می‌کند و خیبری در «تفنگداران خیبر»، حماسهٔ جهاد ملت افغانستان با نیروی متجاوز انگلیسی را به تصویر می‌کشد. ناگفته نماند که نبی خاطر نیز در داستان میانه‌اش «دختری در سه تابلو» بر خلاف دیگران، زشتی‌ها و پلیدی‌ها را می‌بیند و جنبه‌های منفی و مخرب عشق جوانان را به تصویر می‌کشد.

اما نمایندهٔ رمان‌نویسی این دوره، عزیزالرحمان فتحی است که مهمترین اثرش «در پای نسترن» از لحاظ تئری و تکنیکی بر دیگر آثار این دوره و دورهٔ قبل برتری دارد و در تاریخ داستان‌نویسی کشور مطرح است. فتحی در هر دو رمانش، واقعه‌ها و حوادث بسیاری را می‌آورد و در بسیاری موارد از خط سوژهٔ اصلی خارج می‌شود. تمام وقایع را یا خود نویسنده و یا قهرمانی برای قهرمان دیگر نقل می‌کند. فتحی در نویسندگی از تصویرگری و به‌نمایش گذاشتن، گریخته و نقل و نقالی را برگزیده است که از این جهت، لطمهٔ شدیدی به آثارش وارد شده است. فتحی ماجراهای آثارش را از فضاهای بسته و محدود خارج نمی‌کند و به فضای باز توجهی ندارد؛ هیچ‌گونه فضاسازی در آثارش دیده نمی‌شود و ماجراها همیشه بعد از وقوع، نقل می‌شوند. او هیچ‌گاه شخصیت‌ها را در بحران حوادث رها نمی‌کند. گفت‌وگوها بسیار طولانی و یکنواخت است و شکل نوشتاری‌شان به نمایشنامه می‌ماند تا داستان. «از این جاست که قهرمانان فتحی کم‌عمل به نظر می‌رسند، یعنی کم حرکت می‌کنند و بیشتر به قصه‌گویی و افسانه‌گویی مشغولند.»^{۱۴} شخصیت‌های داستانی در این دوره - خصوصاً در آثار فتحی - هنوز افراد عادی جامعه نیستند؛ بلکه معمولاً تحصیل‌کرده و مأمور دولت می‌باشند و بیشتر جنبه‌های تربیتی اثر مد نظر نویسنده است.

گرچه تمام این نویسندگان سنت‌شکن هستند و دست به نوآوری زده‌اند، ولی هیچ‌کدام نتوانسته‌اند خود را از ادبیات کهن و افسانه‌ها جدا کنند و تأثیر آن، در جای جای آثار این دوره به چشم می‌خورد. اما با این‌همه، رمان «در پای نسترن» عزیزالرحمان فتحی را می‌توان آغازی





می‌نویسد. او رمان «ملا محمد جان» (۱۳۵۹) را در پاورقی انیس، «آرزوهایی که گل کرد» (۱۳۵۷) را در مجله هفتگی ژوندون، «با کاروان سرنوشت» (۱۳۶۰) را در پاورقی روزنامه انیس و بالاخره مهمترین اثرش، رمان «فرار از تاریکی» (۱۳۶۴) را به چاپ می‌رساند. ظریف صدیقی از نظر انتخاب موضوع رمان‌هایش به نویسندگان پیش از خودش وفادار می‌ماند و قهرمانانش را از میان جوانان عاشق پیشه بومی‌گزیند؛ منتهی قهرمانان رمان‌های صدیقی بر پایه احساسات و غرورهای جوانی دست به عمل نمی‌زنند، بلکه همواره جانب عقل و تفکر را در راه رسیدن به عشقشان مد نظر دارند و از راه قانونی وارد می‌شوند.

رمان‌های صدیقی مملو از ماجراهای فرعی است که توسط شخصیت‌ها برای یکدیگرشان و برای خواننده نقل می‌شود تا قهرمانان و خواننده درس عبرت بگیرند. شخصیت‌ها در رمان‌های صدیقی در یک نوع بی‌زمانی و بی‌مکانی به سر می‌برند و بیشتر حوادث در فضاهای بسته می‌گذرد. اگر در فضای باز هم باشد، خواننده فقط نام فضا را می‌داند و آن را در ماجرا حس نمی‌کند. در واقع رمان‌های صدیقی نیز مانند آثار فتحی، متشکل از یک سری ماجراهاست که در قالب گفت‌وگوهای دراز توسط اشخاص بازگو می‌شود و آن‌ها نیز بدون زمان و مکان‌اند.

نثر رمان‌های صدیقی به آثار ترجمه‌ای بیشتر مانند است و تحت تأثیر آن دسته از نویسنده‌های ایرانی است که چنین آثاری می‌نویسند. صدیقی در جای جای رمان‌هایش در حال موعظه و پنددادن است و جوانان را ارشاد می‌کند و روال ازدواج‌های گذشته را محکوم می‌کند و سعی در تبلیغ و مترقی کردن آشنایی دختران و پسران و خوب جلوه‌دادن این آزادی دارد؛ از این رو اکثر شخصیت‌های رمان‌هایش را از اشخاص تحصیل‌کرده انتخاب می‌کند.

در دهه پنجاه، رمان‌نویس دیگری که دست به خلق رمانش می‌زند؛ نویسنده توانا بانو سپهرمی زریاب است که رمان ماندگار «در کشوری دیگر» را در سال ۱۳۵۷ می‌نویسد. این رمان در سال ۱۳۶۷ به صورت کتاب چاپ می‌شود. «در کشوری دیگر» از لحاظ فرم، بسیار به داستان بلند نزدیک است.

سپهرمی زریاب «در کشوری دیگر» را با قدرت به تصویر کشیده و خوانند را جذب می‌کند. این رمان، تلفیقی است از رمان سنتی و رمان

امروز (رمانی که به تکنیک اهمیت می‌دهد). این تالیف خوب ایجاد شده و در آن احساس کمبود نمی‌شود، ولی از آنجایی که رمان با توجه به زندگی نویسنده در دوران تحصیلش در فرانسه نوشته شده، در برخی جاها تا حدی حالت اتوبیوگرافی می‌یابد.

زبان و شیوه بیان سپهرمی در «در کشوری دیگر»، همانند داستان‌های کوتاهش، نیرومند و سرشار از عاطفه است که در اکثر جملات تجلی می‌یابد. «زبانی است با جمله‌های کوتاه و ناکبدها و تکرارهای عمدی؛ زبانی است رسا و توصیف‌های دلکش که می‌تواند عواطف پیچیده شخصیت‌های داستان را نمودار سازد. گفت‌وگوها با زبان گفتاری ضبط نشده است، اما نحوه نگارش و سطح آگاهی شخصیت‌های داستان بر آن‌ها رنگ می‌زند.»^{۱۷}

«در کشوری دیگر» جزو اولین تجربه‌های خوب و موفق رمان‌نویسی در کشور ماست که در این زمینه همیشه به یادگار خواهد ماند و یکی از معدود رمان‌هایی است که هنر را آلوده به تبلیغ‌های سیاسی و... نکرده و پا را از حد پاورقی‌نویسی فراتر نهداده و به هنر اصیل تکیه زده‌است.

به جز سه نویسنده نام برده شده، در این دهه رمان‌نویس دیگری سراغ نداریم، اما نخستین سال‌های دهه شصت، سال‌های پر تب و تاب این ژانر ادبی در کشور ما محسوب می‌گردد. علاوه بر ظریف صدیقی که مهمترین اثرش «فرار از تاریکی» را در این دهه چاپ می‌کند، اسدالله حبیب که در دهه چهل داستان بلند «سپیداندام» را منتشر کرده بود؛ نخستین رمانش «داس‌ها و دست‌ها» را در سال ۱۳۶۲ چاپ می‌کند؛ اما از آن اسدالله حبیب «سپیداندام»، در «داس‌ها و دست‌ها» کمتر اثری به چشم می‌آید. نویسندگان جوان دیگری چون «ببرک ارغند»، «سالم ساین» و «حسین فخری» دست به آفرینش رمان‌هایشان می‌زنند. پرکارترین این رمان‌نویسان، ببرک ارغند است که با رمان‌های «راه سرخ» (۱۳۶۲)، «حق خدا، حق همسایه» (۱۳۶۵)، «شوراب» (۱۳۶۶) و «اندوه» در جامعه ادبی کشور مطرح می‌شود. «دشت‌های طوفانی» (۱۳۶۵) از سالم ساین و «تلاش» (۱۳۶۷) از حسین فخری نیز نخستین تجربه‌های نویسندگانشان هستند.

این‌ها برخلاف رمان‌های پیشین به رمان‌های قرن نوزدهم نزدیکند و از آن‌ها تقلید شده‌اند. این‌ها از رمان‌های پیشین - جز رمان «در کشوری دیگر» - موفق‌ترند. موضوع‌های اجتماعی و انقلاب ثور افغانستان، در همه مشترک است و نویسندگان به زندگانی روزمره و حوادث زندگی شخصیت‌های معمولی اجتماع توجه کرده‌اند. شخصیت‌های اصلی، در همه افراد معمولی هستند. دیگر شخصیت‌های خوب خوب و بد بد کمتر به چشم می‌آیند.

تمام رمان‌های دهه شصت یک وجه مشترک دارند و آن این‌که همه جز «فرار از تاریکی» از نوع ادبیات تبلیغی یا به قولی ادبیات رسمی شمرده می‌شوند که در دهه شصت در افغانستان رواج می‌یابند. در آن‌ها هنر پایمال سیاست شده و به تبلیغ حزب حاکم و انقلاب ثور پرداخته می‌شود. این آثار اکثراً از تکنیک‌های رمان‌نویسی بهره‌چندانی ندارند و از لحاظ حجم نیز آن‌قدر لاغرند که به سختی به داستان بلند تنه می‌زنند و از لحاظ فنی نیز آشفته‌اند. «داس‌ها و دست‌ها» و «شوراب» چنین است.

«داس‌ها و دست‌ها» مثل دیگر رمان‌ها و داستان‌های تبلیغی، بسیار سطحی، ضعیف و نامنسجم نوشته شده‌است. خط سیر داستان پراکنده





است و بیشتر روایتی است تا حابشی و تصویری. حوادث آن بر پایه علت و معلولی بر پا نشده‌اند و بیشتر تصادف در آن‌ها دخیل است. شخصیت‌ها با خوب‌اند و یا بد. در واقع دو شخصیت محوری رحیم و سراج، و همچنان دوستانشان خوب خوبند و اشرار و ضدانقلاب‌ها بد هستند. اسدالله حبیب در سرتاسر کتاب، صریحاً اشرار را می‌کوبد و دولت و انقلاب ثور را تعریف و تمجید می‌کند. حوادث نیز هیچ‌کدام به هم پیوسته نیست یعنی حادثه‌ها معلول حادثه قبلی از خود نیستند و حادثه‌های زایدی چون عاشق شدن دخترکی به رحیم و... زیاد است.

بیرک ارغند پرکارترین نویسنده ادبیات رسمی دهه شصت است و با رمان‌های «شوراب»، «راه سرخ»، «حق خدا، حق همسایه» و «اندوه» مقام اول را دارد. اما از نظر تکنیکی، رمان‌های ارغند در سطح پایینی قرار دارند. او حتی در زاویه دید نیز دچار مشکل است. نثر در رمان‌های او بسیار گزارشی است و ما همیشه با گزارش‌های خبری رو به رو هستیم تا نمایش حوادث، که در رمان‌هایش معمولاً اتفاقی و مطابق میل نویسنده است و روال عادی را طی نمی‌کند. آغاز بیشتر رمان‌های ارغند با حادثه‌ای است که بعد از مدتی حادثه‌ای یا حوادثی دیگر به میان می‌آید و نقش محوری می‌یابد و آن حادثه و شخصیت درگیر، تحت‌الشعاع قرار می‌گیرد. معمولاً با وارد شدن شخصیت‌های تازه به رمان، شخصیت‌های اصلی به فراموشی سپرده می‌شوند؛ همانند علی در «شوراب» و رجب در «حق خدا، حق همسایه». چیز دیگری که در رمان‌های ارغند و دیگر تبلیغی نویسان به چشم می‌خورد، شعارهای سرخی است که سرتاسر رمان‌ها را اشغال نموده است.

«دشت‌های طوفانی» سالم سابق نیز چنین است و در قسمت نثر، حتی ضعیف‌تر از رمان‌های بیرک ارغند. اما حسین فخری در «تلاش» سعی کرده‌است که با مورد توجه قراردادن عشق، از تبلیغی بودن کتابش بکاهد. گرچه فخری در «تلاش» به مراتب موفق‌تر از بیرک ارغند و سالم سابق عمل کرده‌است، اما عدم انسجام و چندموضوعی بودن و شعار دادن‌های صریح، گریبانگیر او نیز هست و این، رمانش را در جمله رمان‌های تبلیغی و سیاسی قرار داده است.

بعد از رمان «تلاش» فخری در سال ۱۳۶۷، گرچه نویسندگانی چون اکرم عثمان، سالم سابق و ذبیح‌الله پیمان، قول چاپ رمان‌هایی را داده بودند، ولی تا سال ۱۳۷۰ ما با رمان دیگری برخورد نمی‌کنیم. در خارج از کشور نیز معدود نویسندگانی در این عرصه پای نهاده‌اند و آثاری را به چاپ رسانده‌اند. در ایران، «محمداسحاق فیاض» رمان «رفیق روسی‌ام» (۱۳۷۲) را در پاورقی «هفته‌نامه وحدت» منتشر کرده‌است. این داستان اولین تجربه فیاض است و جزو ادبیات تبلیغی شمرده می‌شود؛ البته نوعی از آن که در بین مهاجرین مخالف دولت کمونیست کابل به وجود آمده بود. «رفیق روسی‌ام» معجونی است از ماجراهای جنگی و تبلیغی و سخنرانی‌هایی که هیچ ارتباطی به اصل ماجرا ندارد. در کل «رفیق روسی‌ام» جزو داستان‌های عامه‌پسند است و از لحاظ هنر و تکنیک، جایگاه چندانی در پیکره ادبیات داستانی ندارد؛ درست همانند آثار تبلیغی‌ای که در داخل نوشته شده‌است.

در پاکستان نیز «داکتر عبدالقیوم فدوی» رمان «افغانستان در هجوم تبهکاران» و «عبور از مرز» را در سال ۱۳۷۲ منتشر می‌کند که این دو رمان نیز جزو آثار تبلیغی یا به قول خودنویسنده‌اش رمان‌های «جنایی - پلیسی» هستند. آثار فدوی از رمان بودن فقط نامی را بدک می‌کشند و بس. از لحاظ ادبیات داستانی بسیار بسیار ضعیف هستند و مملو از شعارهای

نویسنده درباره انقلاب اسلامی و... حتی گفت‌وگوها نیز از اسلور گفت‌وگونویسی در داستان خارج شده و از نمایشنامه پیروی می‌کنند. رمان دیگری که به نازگی در پاکستان منتشر شده و هنوز به آن دست نیافته‌ام، «آوار شب» از سرور آذرخش نویسنده کهنه‌کار کشور است که در سال ۱۳۷۶ منتشر شده‌است. امید که بعد از این شاهد چاپ رمان‌هایی باشیم که وعده‌هایشان را شنیده‌ایم تا این خلاء در پیکره ادبیات ما پر شود. در پایان، خلاصه‌ای از چند رمان نام برده شده را می‌آورم و از آنجا که اکثر این رمان‌ها در اختیار همه نیست و به سختی یافت می‌شوند، فکر می‌کنم این خلاصه‌ها مفید واقع شود.

جهاد اکبر (۱۳۹۸)

مولوی محمدحسین پنجابی

در بخش اول «جهاد اکبر» (دیگر بخش‌های این اثر در دسترس نیست) اسلم و اکرم، دو نوجوان افغان، که از جانب انگریزها در تعیین، در نیمه شبی به قبر بابرشاه پناه می‌برند. آن‌ها در مقبره بابرشاه محاصره می‌شوند. در بین محاصره‌کنندگان، یک کابلی و افسر انگریزی اختلاف دارند که زنده بگیرندشان یا بکشند. اسلم و اکرم جنگ را آغاز می‌کنند و عده‌ای از آنان را به قتل می‌رسانند. اسلم به دست کابلی کشته می‌شود و اکرم با تعجب می‌بیند که سر آن کابلی نیز به دست افسر انگریزی جدا می‌شود. اکرم به او اعتماد می‌کند. اکرم را به خیمه‌ای می‌فرستند و او مشغول نیایش می‌شود که دختری انگریزی وارد خیمه می‌شود و طی صحبت‌هایی با اکرم، اسلم می‌آورد. در واقع این دختر همان افسر انگریزی است که نامش «مارگرت» است و لباس افسری پوشیده بوده تا اکرم و اسلم را نجات دهد، زیرا چند سال قبل، مارگرت توسط اسلم از دست همان کابلی که قصد بی‌حرمتی به او را داشته، نجات یافته بوده‌است. برادر مارگرت نیز افسر بالا رتبه‌ای در قوای انگریزیان است. مارگرت و اکرم هر دو در لباس افسران انگریزی به مقبره بابرشاه باز می‌گردند که جنازه اسلم در آن‌جاست و سپس به غازیانی که به آن‌جا رسیده‌اند، می‌پیوندند. یک مولوی، نام «کریمه» را بر مارگرت می‌نهد و او را به عقد اکرم درمی‌آورد و اکرم و کریمه به خانه اکرم می‌روند. فردای



سوز
غضب
حزین
سزای
کشور
شور
در جا
تدوار
و طر
انسر
بود تا
سلم
بان
است
با باز
از جا
نهد
فردا

آن، اکرم برای وظیفه سوی بخارا حرکت می‌کند و کریمه همراه مریم، خواهر اکرم، به هند می‌رود. اکرم به لباس تاجران سوی بخارا می‌رود تا وزیر اکبر خان را که در بند امیر بخاراست، نجات دهد. اکرم خان در نزدیکی «سیاه‌چاه» منزل می‌گیرد. ابتدا زندانبان را با پول می‌خرد تا موجب فرار وزیر اکبر خان گردد، ولی زندانبان بر طرف می‌شود و دیگری به جایش گماشته می‌شود. این یار، یاران اکرم نقبی به «سیاه‌چاه» زده، وزیر اکبر خان را نجات می‌دهند و به کاروان اکرم که زودتر حرکت کرده، می‌پیوندند و عازم افغانستان می‌گردند.

در جست‌وجوی کیمیا

میرامین‌الدین انصاری

چاپ اول - ۱۳۱۷، چاپ دوم - ۱۳۶۷

صفحه ۱۰۶

محمود، جوان بیست‌ساله، فرزند یکی از نجار پشاور می‌مقیم کابل است. او که جوانی تنبل و خیالیاب است و آرزو دارد چون قهرمانان افسانه‌ها ناگهان به ثروت هنگفتی برسد، روزی می‌شنود که «کیمیابته» به در چیزی تماس یابد، آن را طلا می‌سازد. او و دوستانش، احمد، محسن و طهماس از ملنگی که ادعا می‌کند کیمیابته را در هند دیده، راهنمایی می‌خواهند و مهیای سفر به کشمیر می‌شوند.

ولی مسافرت محمود به علت بیماری پدرش به تعویق می‌افتد. پدر از مرض جان‌به‌در نمی‌برد و فوت می‌کند. بعد از پایان ایام سوگواری، محمود باز عزم سفر می‌کند و مادرش نیز او را تأیید می‌نماید، ولی خواهرش - همسر احمد - با او مخالفت می‌کند؛ گرچه محمود را قانع نمی‌تواند. آنان عازم کشمیر می‌شوند. ملنگ پیاده می‌رود و آن‌ها سوار بر اسب. بعد از روز نخست، چون آنان طاقت تابش آفتاب را ندارند، شب حرکت می‌کنند و روز استراحت. ملنگ، پیشاپیش نوجه‌هایش را فرستاده تا در جاهای معینی منتظر آن‌ها باشند. بعد از مدتی که به کشمیر می‌رسند، در کلبه‌ای در کنار قبرستانی ساکن می‌شوند. کلبه متعلق به ملنگ است و که چهار ملنگ دیگر نیز که از «تابعین» او هستند، در آن ساکنند. در شب اول، ملنگ‌های برای گرفتن ثروت چهار دوست نقشه‌ای می‌کشند، اما نردای آن شب، محسن به بازار می‌رود و با تاجری کابلی هم‌صحبت می‌شود. ملنگ از ترس این‌که نقشه‌اش فاش شود، یکی از نوجه‌هایش را به دنبال او می‌فرستد و شُلق تنگی می‌کند. شب دوم، طبق نقشه ملنگ، محمود و دوستانش به کوه موردنظر می‌روند. در آن‌جا ملنگ و نوجه‌هایش نقشه‌شان را اجرا می‌کنند؛ به طوری که چهار دوست باور می‌کنند یکی از جوگی‌های هندی کیمیابته را زودتر از آنان کنده و یا خود برده است. ملنگ‌ها ضمن به‌آتش کشیدن کلبه، تمام دارایی آن‌ها را صاحب می‌شوند.

بعد از مدتی، محمود و دوستانش به کمک یک تاجر کابلی به وطن باز می‌گردند. کم‌کم دوستان او به موهوم بودن کیمیابته پی می‌برند، ولی محمود تمام ثروتی را که از پدر به او رسیده، بر سر این کار می‌نهد و با کیمیابگری که شبیه همان ملنگ است، به دنبال طلا کردن فلزات می‌رود. سه سال بعد از این ماجرا که او در بساطش نمی‌ماند، کیمیابگر می‌گریزد. محمود به گداییگری می‌افتد و از تنگدستی به کام مرگ می‌رود.

در پای نسترن (۱۳۳۰)

عزیز الرحمان فتحی

صفحه ۱۸۸

رفیق و مهتاب، خواهر و برادر یتیم، در شوربازار کابل زندگی می‌کنند. رفیق به مکتب می‌رود و مهتاب که بزرگتر است، امور خانه را با فروش اثاثیه آن، اداره می‌کند. رفیق، دوستی به نام لطیف دارد و آن‌ها به خانه همدیگر رفت‌وآمد دارند. رفیق شیفته فرشته، خواهر لطیف است و مادر فرشته نیز او را دوست دارد. لطیف نیز دل‌بسته مهتاب است. اما بعد از سالی که پدر لطیف از وظیفه‌اش باز می‌گردد؛ دیدارهای فرشته و رفیق محدود گشته و رفت و آمد رفیق به خانه آنان کم و کم تر و در آخر قطع می‌گردد. پدر لطیف، مهتاب را برای او خواستگاری می‌کند، اما مهتاب شرطی دارد و آن این است که رفیق و فرشته نیز به‌هم برسند. اما پدر لطیف، حاضر به این کار نیست و برای پسرش دختر دیگری می‌گیرد که از خانواده‌ای پولدار است. همسر لطیف با او نمی‌سازد، چون از اول، لطیف راضی به این وصلت نبوده است. لطیف به جلال‌آباد مأمور می‌شود و با همسرش به آن‌جا کوچ می‌کند. در حالی که رابطه رفیق با آنان به کلی قطع شده است. او در آن‌جا زنش را طلاق می‌دهد. بعد از مدتی، پدر فرشته مریض‌احوال گشته فوت می‌کند. در حالی که هیچ کس را ندارد. رفیق به یاری آنان می‌شتابد و او را کفن و دفن می‌کند. بعد از سپری شدن سالی پدر فرشته، بنابر وصیت او، فرشته و رفیق با هم عروسی می‌کنند. بعد از آن، لطیف و مهتاب نیز به هم می‌رسند، اما پایشان تا سال‌ها از داستان حذف می‌شود.

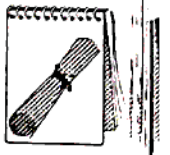
بعد از مدتی، رفیق به شهری دیگر مأمور می‌شود. او در مأموریت است که فرشته به سل دچار شده در می‌گذرد. در بازگشت، رفیق با پسر یتیمش عتیق، مواجه می‌شود. بعدها برای این‌که پسرش کمبود مادر را حس نکند، دوباره ازدواج می‌کند و صاحب یک پسر و یک دختر دیگر نیز می‌شود. اما کوکب، زن دومش در حق عتیق ظلم و ناروایی بسیار می‌کند و بین دو پسر رفیق، تبعیض قایل می‌شود. اجل به رفیق مهلت نمی‌دهد و او ناگهان زیر آوار شده در می‌گذرد. بعد از او، کوکب عتیق را به مکتب رفتن نمی‌گذارد. عتیق از خانه می‌گریزد و شاگرد احمد سماوارچی می‌شود. از طرف صبح به‌مکتب می‌رود و برادرش را نیز می‌بیند، اما وقتی که می‌خواهد خواهر کوچکش را ببیند، مادراندرش نمی‌فهمد و رابطه آنان قطع می‌شود. احمد سماوارچی، عتیق را به خانه‌اش می‌برد. عتیق با سوسن، دختر او، آشنا می‌شود و دوستی و الفتی بین‌شان به‌وجود می‌آید. بعد از شش سال چون عتیق جوان شده، احمد سماوارچی به‌خاطر جلوگیری از حرف مردم در مورد عتیق و سوسن، از او می‌خواهد که دیگر سوسن را نبیند. عتیق برای خودش جای دیگری می‌یابد و به تحصیلش ادامه می‌دهد. در سال ۱۳۱۱ از صنف دوازده فارغ و شامل دانشکده جدیدالتأسیس طب می‌گردد. یک سال بعد، خبر می‌شود که بابا احمد سماوارچی فوت کرده. از همسایه آنان می‌شنود که سوسن را خاله‌اش برده، در حالی که سوسن در خانه همان همسایه بوده است. ولی جریان این بوده که سوسن از آن‌جا که مرد همسایه با چشم بد به او نظر داشته، گریخته و از قضا بر در خانه هارون بیهوش گشته است. هارون، پیرمرد متمولی که سوسن را بسیار شبیه دختر از دست رفته‌اش یافته او را به فرزندی قبول کرده است.

سال‌ها می‌گذرد. سوسن عتیق را در خیابان می‌بیند ولی نمی‌تواند با

مقاله



نژدوری، شماره پنجم / ۴۵



او رابطه برقرار کند. او همچنان در خانه هارون همه کاره و خانم خانه است. عتیق به عنوان داکتر وارد جامعه می شود و همراه طاهره و عمر، خواهر و برادرش زندگی می کند. مادراندرش فوت کرده است. او بعدها به خانه هارون راه می یابد و دوباره به سوسن می رسد. سرانجام با او ازدواج می کند و در پای نسترن با هم قصه می کنند.

در کشوری دیگر (۱۳۶۷)

سپوزمی زریاب

۲۰۰ صفحه

بزائسون، شهر کوچکی در شرق فرانسه، مکان وقوع حوادث رمان است. در یک آپارتمان در میان خانواده های فرانسوی، زنی شرقی، افغانستانی، زندگی می کند. او برای تحصیل به بزائسون پا گذاشته و سرش در کار خودش است و راوی رمان. او روزی در آپارتمانش است که صدای جیغ زنی را از راهزینها می شنود. وقتی با زن مواجه می شود، او را می شناسد. او زنی است که همراه با پسر و سگش در طبقه بالایی آپارتمان او زندگی می کند. زن به خاطر گم شدن سگش جیغ می زند. راوی، زن شرقی، که تا آن زمان هیچ گونه رابطه ای با دیگر ساکنین آپارتمان نداشته، یکباره وارد زندگی زن فرانسوی و پسرش می شود. به آپارتمانشان دعوت می شود و به گپ های زن گوش می دهد. با پاسکال پسر زن نیز آشنا می شود و باز باری دیگر به آپارتمان آنها می رود. بعد، پای پاسکال هم به آپارتمان او باز می شود. پاسکال به شرق علاقه مند می شود. پاسکال و مادرش زندگی خود را هر یک جداگانه برای راوی تعریف می کنند. راوی فقط گوش می کند و با کشورش مقایسه می کند. زمانی که درسش تمام می شود و می خواهد به افغانستان بازگردد، پاسکال نشانی او را می گیرد. راوی به افغانستان باز می گردد و به حیث مترجم در سفارت فرانسه مشغول به کار می شود. روزی در غیاب سفیر، مترجم به پرونده جنازه دو جوان فرانسوی که در افغانستان در سانحه موتورسایکل سواری کشته شده اند، رسیدگی می کند و متوجه می شود که یکی از آن دو جوان، همان پاسکال است.

بنیاد اندیشه

تأسیس ۱۳۹۴

حق خدا، حق همسایه (۱۳۶۵)

ببرک ارغند

۱۲۸ صفحه

پهلوان رجب، توسط یک گروه از مخالفان دولت (اشرار) ربوده شده و به یک نقطه نامعلوم برده شده است. او را به جرم «حزبی» بودن ربوده اند. سرکردگان اشرار، چند امریکایی هستند. رجب بعد از بازجویی های بسیار، به زندانی منتقل می شود و در آنجا با عده ای زندانی که افتخار می کنند کمونیست هستند و سه اوکراینی که یکی شان زن و پزشک است؛ آشنا می شود و به زودی می فهمد با آنان، مخصوصاً سه اوکراینی رابطه خوبی برقرار کند. بعد، می فهمد که جاسوسی در بین شان است. آنها نقشه فرار از قلعه ای را که در آن محبوسند، می کشند.

رجب برای این که منطقه را شناسایی کند، خود را به مریضی می زند تا او را به شفاخانه ببرند. او بعد از بازگشت، توره را که جاسوس است به قتل می رساند. زمانی که قرار است توره را پور بدهد، چون تأخیر دارد، نگهبانان وارد زندان می شوند. رجب دو نفر از آنان را نیز به قتل می رساند ولی خود دستگیر می شود. روزی که قرار است رجب را اعدام کنند و زندانیان را برای تماشا آورده اند، رجب باز به نگهبانش حمله می کند. دیگر زندانیان نیز سر به شورش می گذارند و جنگ آغاز می شود. زندانیان در قلعه ای که انبار مهمات است، پناه می گیرند. در جنگ، قلعه ها منهدم می شوند و زندانیان نیز در انفجارها کشته می شوند؛ در حالی که تمامی پایگاه های اشرار را منهدم کرده اند. فقط یک نفر و آن هم رجب زنده می ماند که در آخر معلوم می شود او روایتگر ماجرا برای دیگران است.

پی نوشت ها:

- ۱ - مولوی محمدحسین، مقدمه جهاد اکبر، نخستین داستان های معاصر دری، به کوشش فرید بیژند، کابل، ۱۳۶۶، ص ۹۵
- ۲ - فرید بیژند، نخستین داستان های معاصر دری، کابل، ۱۳۶۶، ص ۲۶
- ۳ - همان، ص ۳۷
- ۴ - در نوشتن این مقاله با مشکلات فراوانی مواجه بودم، از جمله نبود منابع کافی، خصوصاً خود رمان ها. با تلاش فراوان رمان های چاپ شده را تهیه کرده، خواندم. در مورد رمان هایی که نیافتیم، سعی کرده ام با نقل قول از دیگر منابع موجود، تا حدی به آنها نیز بپردازم و نیز تعدادی از رمان ها در پاورقی روزنامه ها و مجلات به چاپ رسیده که تهیه آنها در شرایط فعلی امکان پذیر نیست. تا آنجا که خبر دارم، اکثر کتابها و این روزنامه ها و مجلات در کتابخانه ها در هرم شعله های آتش سوخته اند، مگر این که در گوشه و کناری باقی مانده باشند ...
- نظراتم را با توجه به خود رمان ها داده ام و بیشتر روند تاریخی مد نظر بوده و دیگر جنبه ها باشد برای مرحله بعد تا فرصتی یابم و این «طرح» را گسترش دهم.
- در این نوشته، در پی آن نبوده ام که ثابت کنم اثری رمان هست یا نیست. هر آنچه را که نویسندگانشان به نام رمان به چاپ رسانده اند، من نیز رمان خوانده ام. همچنین رمان هایی نیز به دیگر زبان های رایج در افغانستان نوشته شده، خصوصاً به زبان پشتو که به خاطر نداشتن تسلط به این زبان ها و نداشتن دسترسی به این رمان ها به آنها نپرداختم و فقط رمان هایی را که به «دری» نوشته شده اند؛ مد نظر گرفته ام.
- ۵ - دکتر خدای نظر، نگرشی به نثر معاصر دری افغانستان، کابل، ۱۳۶۰، ص ۹
- ۶ - همان، ص ۴۱
- ۷ - پوهاند جاوید، «پیشینه چاپ کتب و جراید دری و پشتو در جهان»، ژوندون، سال اول، شماره ۵، کابل، ۱۳۶۱، ص ۴۲
- ۸ - لطیف ناظمی، نقل از کتاب «نگرشی به نثر معاصر دری افغانستان»، ص ۴۱
- ۹ - دکتر خدای نظر، نگرشی به نثر معاصر دری افغانستان، کابل، ۱۳۶۰، ص ۱۸
- ۱۰ - همان، ص ۲۰
- ۱۱ - پوهاند جاوید، «پیشینه چاپ کتب و جراید دری و پشتو در جهان»، ژوندون، سال اول، شماره ۵، کابل، ۱۳۶۱، ص ۴۲
- ۱۲ - دکتر خدای نظر، نگرشی به نثر معاصر دری افغانستان، صص ۲۴ - ۲۵
- ۱۳ - همان، ص ۴۴
- ۱۴ - همان، ص ۲۷
- ۱۵ - همان، ص ۵۳
- ۱۶ - همان، ص ۵۳
- ۱۷ - لطیف ناظمی، مقدمه «در کشوری دیگر»، کابل، ۱۳۶۷، ص ب